

موضوع: نقد و بررسی کتاب نه‌ایة الحکمة

استاد: حضرت آیت الله سیّدان

مورخ: ۱۳۹۸/۰۷/۰۸

جلسه: دوّم



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله و الصلاة و السلام على سيدنا محمد و آله الطاهرين

كلام بمنزلة المدخل لهذه الصناعة، إنا معاشر الناس اشياء موجودة جدا و معنا اشياء اخر موجودة
ربما فعلت فينا او انفعلت منا كما أنا نفعل فيها او ننفعل منها ۱.

مقدمه:

بیان شد که کتاب ب‌دایة الحکمة و نه‌ایة الحکمة خلاصه‌ای است از کتاب اسفار و اسفار در بین کتب فلسفی، مفصل‌ترین کتاب است و مطالب آن به نظرشان به دقیق‌ترین وجه و بهترین استحکام است، لذا کتاب مورد توجهی می‌باشد.

جلسه قبل در ارتباط با اسم کتاب نه‌ایة الحکمة مطالبی عرض شد، بیان شد که حکمت طبق معنای لغوی و بیان شخصیت‌های مختلف و آنچه در روایات آمده، در مجموع به معنای حقایق استوار و به تعبیری حقایق لاریب فیها است، که شکی در آن نیست و موجب سعادت دنیوی و اخروی می‌باشد. با نگاه به قرآن می‌بینیم که قرآن به خویش حکمت اطلاق کرده و یک سلسله اعتقادات و دستورات مهم را حکمت معرفی کرده است، مثلا در سوره مبارکه اسراء بعد از بیان مطالبی آمده است که حکمت، همین مطالب است که از ناحیه خداوند متعال تذکر داده شد. عرض شد مطالب کتب فلسفی و این دو کتاب با این تعریفی که از حکمت به نظر می‌رسد تطبیق ندارد. زیرا این مطالب هر کدام مورد اختلاف شدید است.

خواهیم دید از ابتداء بحث، در ارتباط با وجود و ماهیت و این که کدام اصیل است، و همینطور در مسأله تشکیک در وجود، عدم تشکیک در وجود، اشتراک معنوی وجود، اشتراک لفظی وجود، و از این دست مسائل، پر از اختلاف است. و نکته دیگر این که عموم افراد اصلاً اطلاعی از این حرفها ندارند تا اینکه نقشی در خیر دنیوی یا اخروی ایشان داشته باشد. لذا حقایقی که سعادت و خیر دنیا و آخرت بشر در آن است، نمی تواند این مطالب باشد.

همانطور که در اول بحث قرائت شد، این تعبیر خیلی به جا است «کلام بمنزلة المدخل لهذه الصناعة»^۲ این مطالب یک صنعت است و مطالبی است که جای بحث و صحبت و قبول و رد دارد، این درست است و ما بحثی در صرف نام گذاری نداریم، ولی اطلاق حکمت الهی به این مطالب غلط است. اگر صرفاً حکمت گفته شود باز اشکالی ندارد اما اگر مراد، حکمت قرآنی باشد و تصریح شده باشد به این مطلب دیگر قابل توجیه نیست.

عبارتی از کتاب تفسیر مرحوم سید عبد الاعلاء سبزواری که از مراجع اخیر بودند نقل شد که در ذیل آیه شریفه «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا»^۳ آورده اند: بدانید این حکمتی که قرآن می فرماید، حکمت اصطلاحی نیست، این حکمت مصطلح یک صنعت است و مانند غبار که روی نقره را می پوشاند و نمی گذارد جلوه کند، این حکمت نیز نمی گذارد حقیقت دین مشخص شود.

دفع اشکال:

شاید اشکال شود که در بقیه علوم هم اختلاف است. بله اختلاف در علوم دیگر هست، اصل اینکه اختلاف در علمی باشد مشکل ندارد، اما با این وجود به آن علم دیگر حکمت الهی اطلاق نمی کنیم، در فقه هم اختلاف است ولی به فقه نیز به این معنی حکمت نمی گوئیم، حکمت به معنای حقایقی که لاریب فیها باشد. زیرا حقایقی که لاریب فیها بود دیگر نمی تواند اختلافی باشد. اختلاف نظر در مسائل بنیادی و مبنایی فلسفه به قدری زیاد است که خود بزرگان آن با هم اختلافات فراوانی دارند تا جایی که یک شخص در برهه ای نظرش کاملاً مخالف نظر قبش می شود، مرحوم آخوند ملاصدرا تا برهه ای از زمان اصالت الماهیتی بودند، در حدی که آمده **کنت شدید الذب**، یعنی سخت دفاع می کردم از اصالت ماهیت تا جایی که بخشی از عمرم در دفاع از اصالت ماهیت گذشت، بعد می گوید **هدانی ربی** که اصالت

۲ - نهاية الحکمة ص ۳ کلام بمنزلة المدخل لهذه الصناعة

۳ - سوره بقره: ۲۶۹.

الوجودی شدم. گفته شده میرداماد و شیخ اشراق اصالت الماهیتی بودند. بعضی گمان می کنند اصالت ماهیت پوچ و واضح البطلان است، خیر ان شاء الله در جلسات بعد عرض می شود چه شخصیت های بزرگ و مطرحی اصالت الماهیتی هستند، شخصیت هایی از قبیل شیخ اشراق و میرداماد و از نظر برخی بو علی سینا اصالت الماهیتی هستند، شهید مطهری می گوید گاهی به گونه ای ایشان مشی کرده که با اصالت الوجود بهتر تطبیق می کند و گاهی با اصالت الماهیت، همینطور در مسائل دیگر می بینیم اهل خود این فن در حد نفی و اثبات اختلافات شدید دارند، لذا این صنعت نمی تواند حکمت الهی و لاریب فیها باشد.

ثانیا فقهاء نیز ادعا نکردند که علم ما و مطالب ما حکمت لاریب فیها است و همین که ما می گوئیم قطعاً حق است، بلکه می گویند ما طبق تکلیفمان سعی می کنیم از روایات و آیات مطلب را بفهمیم و ارائه بدهیم، آخر هم می فرمایند: و الله أعلم.

ولی اینجا طبق نام گذاری این کتاب از اول ادعا شده که این مطالب نهایت حکمت است، نه تنها حکمت است، بلکه نهایت حکمت است.

در نتیجه همانطور که در اول کتاب تعبیر کردند:

«كلام بمنزلة المدخل لهذه الصناعة»^۴

اسم صحیح و بهتر برای این کتاب نهایتاً الصناعة است.

در این مدخل سه مطلب را بیان می کنند، اول اینکه ما هستیم و غیر از ما اشیاء دیگری اطراف ما موجود است و این بدیهی است. ما با آنها برخورد داریم، آن اشیاء در ما تأثیر می گذارند و ما در آن اشیاء تأثیر می گذاریم و از آن ها استفاده می کنیم مثلاً از هوا استنشاق می کنیم، از غذا تغذیه می کنیم و این نیاز به استدلال هم ندارد، بدیهی است. این مطلب را در مقابل سفسطایی ها که می گویند همه چیز خیال است و اصلاً هیچ چیزی نیست متذکر می شوند.

مطلب دوم اینکه می فهمیم که ما اشتباهاتی هم داریم، چیزهایی را درست می پنداشتیم بعد فهمیدیم غلط بوده یا بالعکس. گذشتگان مطالبی را گفته اند و خیلی اصرار داشته اند اما حالا می فهمیم که آن مطالب اشتباه بوده است. پس وجودِ خطا در آنچه می فهمیم هم واضح است. پس اولاً روشن است یک موجودات و حقایقی هست و ثانیاً روشن است که خطاهایی هم در فهم ما هست.

۴ - نهاية الحكمة ص ۳ کلام بمنزلة المدخل لهذه الصناعة

مطلب سوم اینکه برای فهم درست و تشخیص صحیح از ناصحیح، نیاز داریم به اینکه بحث کنیم، تحقیق کنیم و راهی پیدا کنیم تا بفهمیم چه چیزی از فهم ما و چه درکی از درک ما با واقع منطبق است و چه درکی با واقع منطبق نیست.

با توجه به مطلب اول یعنی درکمان که ما و غیر ما موجود هستیم، لذا این موجود به ما هو موجود موضوع بحث و موضوع فلسفه است، و باتوجه به مطلب دوم، اینکه اشتباهاتی داریم و برای رفع آن اشتباهات باید تلاش کنیم تا به حقایق برسیم، نتیجه می‌گیریم که غرض فلسفه کشف حقایق است. راه کشف حقایق هم بحث کردن و تلاش و بررسی کردن است که بیان شده از قیاس‌هایی که مطرح است، برهان به کار ما می‌آید - که بحث خواهیم کرد - لذا روش هم استفاده از برهان است. در مدخل این صنعت، موضوع و غایت و هدف و روش فلسفه را بیان کردند.^۵



توضیح عبارات مدخل:

«إنا معاشر الناس اشیاء موجودة جدا»^۶ ما موجود هستیم و پوچ نیستیم، حرف سوفسطایی باطل است. «و معنا اشیاء اخر موجودة»^۷ همراه ما موجودات دیگری هستند، زمین هست، آسمان هست، هوا هست و نعمتهای مختلفی در اطراف ما هست. «ربما فعلت فینا او انفعلت منا»^۸ آن اشیاء گاهی در ما تأثیر می‌گذارند و گاهی ما در آنها تأثیر می‌گذاریم، غذا می‌خوریم، غذا در ما تأثیر می‌گذارد و ما هم که غذا را خوردیم، در غذا تأثیر گذاشتیم. «كما أنا نفعل فیها او نفعل منها»^۹ آن اشیاء در ما تأثیر می‌گذارند یا منفعل می‌شوند، كما اینکه ما نیز همین طور هستیم.

۵ - هنوز وارد مباحث نشدیم، اما حالا که تصمیم به خواندن این کتاب گرفتیم و الزام هم هست، همت کنید و خوب مطالعه و مباحثه کنید و از شروح و تعلیقات و صوت‌های موجود کمک بگیرید و اگر به مطلبی رسیدید مطرح کنید، خیلی از اشخاص مورد قبول این فن، خودشان تعلیقات و اشکالاتی به همین مطالب دارند، یکی از همین افراد می‌فرماید: نرسیدم این اشکالاتم را به محضر استادم - علامه طباطبایی - عرضه کنم و پاسخ بگیرم لذا این اشکالات همچنان برایم باقی مانده است.

۶ - نهاية الحکمة ص ۳ کلام بمنزلة المدخل لهذه الصناعة

۷ - همان.

۸ - همان.

۹ - نهاية الحکمة ص ۳ کلام بمنزلة المدخل لهذه الصناعة

در ادامه بیشتر توضیح می دهند. «هناک هواء نستنشقه»^{۱۰} اطراف ما هوا وجود دارد که از آن استنشاق می کنیم، «و غذاء تتغذى به و مساكن نسكنها و ارض تتقلب علیها»^{۱۱} اطراف ما موجوداتی هستند که ما با اینها در ارتباط هستیم، «و شمس نستضیء بضیائها»^{۱۲} از نور خورشید استفاده می کنیم، «و کواکب نهتدی بها»^{۱۳} از ستاره ها استفاده می کنیم و راه ها را پیدا می کنیم، «و حیوان و نبات و غیرهما»^{۱۴} و موارد دیگر که معلوم است.

«و هناک أمور» باز اضافه می کنند «و هناک أمور نبرها و آخری نسمعها و آخری نشمها و آخری نذوقها و آخری و آخری»^{۱۵} اطراف ما اشیائی است که استشمام می کنیم، لمس می کنیم، بو می کنیم. یعنی درک می کنیم چیزهای زیادی اطرافمان وجود دارند.

«و هناک أمور نقصدها أو نهرب منها» اشیائی که ما به آن علاقه داریم و به طرف آن می رویم و اشیائی که از آنها فرار می کنیم، مثلا وقتی یک حیوان خطرناک می بینیم فرار می کنیم اما یک باغ و بستان زیبا می بینیم به طرف آن حرکت می کنیم. «و هناک أمور نقصدها أو نهرب منها - و اشیاء نجبها أو نبغضها»^{۱۶} اینها همه تذکر و تشریح این مطلب است که موجودات دیگری غیر از ما وجود دارند که باطل نیستند. «و اشیاء نرجوها أو نخافها»^{۱۷} ادراک می کنیم که به بعضی چیزها امید داریم و از برخی امور می ترسیم. «و اشیاء تشتهیها طبعنا أو تتنفر منها»^{۱۸} طبع ما به برخی اشیاء علاقه مند است و از برخی پرهیز می کند، مثلا طبع ما دوا را به طور کلی نمی پسندد، اما از غذاهای لذیذ خوش مان می آید «و اشیاء نریدها لغرض الاستقرار فی مکان»^{۱۹} بعضی از چیزها مقصود بالذات نیستند، بلکه اراده می شوند تا به غرض دیگر برسیم، مثل سوار شدن ماشین که سوار شدن غرض ما نیست بلکه رسیدن به مقصد هدف ماست.

۱۰ - نهاية الحكمة ص ۳ کلام بمنزلة المدخل لهذه الصناعة

۱۱ - همان.

۱۲ - همان.

۱۳ - همان.

۱۴ - همان.

۱۵ - همان.

۱۶ - نهاية الحكمة ص ۳ کلام بمنزلة المدخل لهذه الصناعة

۱۷ - همان.

۱۸ - همان.

۱۹ - همان.

«و أشياء نريدها لغرض الاستقرار في مكان - أو الانتقال من مكان أو إلى مكان - أو الحصول على لذة أو الانتقاء من ألم - أو التخلص من مكروه أو لمآرب أخرى»^{٢٠} مشخص است پس امور و اشيايي غير از ما وجود دارد.

«و جميع هذه الأمور التي نشعر بها»^{٢١} اينها همه را می فهميم. «و لعل معها ما لا نشعر بها»^{٢٢} و شايد همراه اين امور اشياء ديگري هم باشد كه ما آنها را درك نمی كنيم و از آنها مطلع نیستيم.

«ليست بسدى» اينها هيچ کدام باطل نيست. سدى يعنى باطل، همانطور كه قرآن كريم می فرمايد، انسان را سدى خلق نكرديم، يعنى باطل خلق نكرديم «ليست بسدى لما أنها موجودة جدا»^{٢٣} چون اينها جدا موجود هستند، در اين مطلب قصد دارند به بدهايت توجه بدهند و الا اگر به عنوان استدلال باشد، مصادره است، زيرا وجود داشتن اشياء اول كلام است و سوسفطايي همين را می خواهد منكر بشود بلکه قصد دارند بيان كنند كه آنقدر بديهي است كه ديگر به اين مصادره گفته نمی شود «ليست بسدى لما أنها موجودة جدا و ثابتة واقعا - فلا يقصد شيء شيئا»^{٢٤} چيزي چيزي را قصد نمی كند مگر اينكه چون حقيقت دارد. مثلا انسان، كاري را بر عهده نمی گيرد «إلا لأنه عين خارجية»^{٢٥} مگر اينكه چون يك عين خارجي است و موجود واقعي است. «و موجود واقعي أو منته إليه ليس وهما سرايبا»^{٢٦} كاري كه انسان با شعور يا موجود با شعور قصد می كند به خاطر اين است كه آن كار، يك كار واقعي است. مثلا قصد كرده غذا بخورد، اين يك امر واقعي است، قصد نكرده باطل انجام دهد «أو منته إليه» يا مقصود، واقعي و داراي اثر است يا خودش اعتباري است ولي به امر واقعي منتهی می شود، از قبيل ملكيت، كه ملكيت امری اعتباري است و يك چيز واقعي^{٢٧} نيست، ولي براساس اين ملكيت اعتباري، كارهاي واقعي انجام می شود. مثلا در ملكي تصرف می كنيم، ملكي را می فروشيم يا می خريم.

«أو منته إليه»^{٢٨} يعنى به يك امر واقعي منتهی می شود «ليس وهما سرايبا» نه اينكه وهم باشد.

٢٠ - نهاية الحكمة ص ٣ كلام بمنزلة المدخل لهذه الصناعة

٢١ - نهاية الحكمة ص ٤ كلام بمنزلة المدخل لهذه الصناعة

٢٢ - همان.

٢٣ - همان.

٢٤ - نهاية الحكمة ص ٤ كلام بمنزلة المدخل لهذه الصناعة

٢٥ - همان.

٢٦ - همان.

٢٧ - اصطلاحاً مشت پر كن و قابل مشهاده با چشم نيست.

٢٨ - نهاية الحكمة ص ٤ كلام بمنزلة المدخل لهذه الصناعة

بعضی امور واقعیت خارجی دارند، بعضی واقعیت خارجی ندارند اما به واقعیت منتهی می‌شوند، بعضی هم اصلا وهم هستند مثل سراب که اصلا واقعیتی ندارد و منتهی به یک واقعیت خارجی نیز نمی‌شود. «فلا یسعنا أن نرتاب فی أن هناک وجودا» نکته ای که باید توجه کنید این است که باید در متن به جای کلمه وجودا کلمه موجود ذکر می‌شد، این که از ابتدا نرخ تعیین کنیم صحیح نیست. یعنی از مطالبی که ذکر شد استفاده می‌شود که در خارج موجودی است، نه وجودی، یا موجوداتی هستند، نه وجوداتی، این که از اول وجود را مطرح کنیم که یک وجودی در خارج است که در مقابل ماهیت است و در ذهن خواننده اینگونه القا شود که در خارج هرچه هست وجود است، صحیح نیست. بلکه از مطالبی که ذکر شد این استفاده می‌شود که بالبداهة در خارج موجود یا موجوداتی هست پس «فلا یسعنا أن نرتاب فی أن هناک موجودا» بهتر به نظر می‌آید.

«و لا أن ننکر الواقیة مطلقا - إلا أن نکابر الحق»^{۲۹} مگر لجوج باشیم که واقعیت را انکار کنیم. (وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ)^{۳۰} یعنی لج کنیم و بگوییم که هیچ نیست «إلا أن نکابر الحق فننکره أو نبدی الشک فیہ»^{۳۱} یا می‌گوییم نخیر هیچ نیست یا می‌گوییم نمی‌دانیم هست یا نه و شروع به شک کردن در واقعیت می‌کنیم، این نیز مکابره است.

آدم‌های لجوج مختلف اند بعضی حقایق بسیار روشن را هم انکار می‌کنند. آیات اول سوره انعام خیلی فوق العاده است (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ)^{۳۲} با وجود آسمان‌ها و زمین و شب و روز باز کفار می‌گویند خبری نیست، خوب نگاه کن، چگونه این عالم و رفت و آمد شب و روز را می‌بینی و می‌گویی خبری نیست؟ یا خدایی نیست؟

«إلا أن نکابر الحق فننکره أو نبدی الشک فیہ - و إن یکن شیء من ذلك فإنما هو فی اللفظ فحسب»^{۳۳} اگر کسی هم ابراز شک می‌کند، با زبان شک می‌کند، یعنی وقتی به حقیقت باطن خودش مراجعه کند می‌بیند که مسئله روشن است.

۲۹ - نهاية الحكمة ص ۴ کلام بمنزلة المدخل لهذه الصناعة

۳۰ - سوره نمل: ۱۴.

۳۱ - نهاية الحكمة ص ۴ کلام بمنزلة المدخل لهذه الصناعة

۳۲ - سوره انعام: ۱.

۳۳ - نهاية الحكمة ص ۴ کلام بمنزلة المدخل لهذه الصناعة

حدودا بیست و پنج سال قبل بلکه بیشتر، چند جوان همراه آقای به خانه ما آمدند، گفتند که این آقا منکر خدا است، شروع به بحث کردیم، مقداری که صحبت کردیم جوانها رفتند، بعد به ایشان گفتم من فهمیده ام که شما می دانید اما دارید لج می کنید، حرفی نیست من هم با لج شما پیش می آیم، اما بدانید متوجه شدم که لج می کنید، خندید و گفت حاج آقا نمی دانم چرا عمدا دوست دارم لج کنم و این جوان ها را اذیت کنم و اگر نه، هر وقت لج می کنم و انکار می کنم از باطن وجودم فریادی بلند است که چرا لج می کنی؟

«فلا يزال الواحد منا - و كذلك كل موجود يعيش بالعلم و الشعور»^{۳۴} هر موجودی که علم و شعور داشته باشد «یری نفسه موجودا واقعا ذا آثار واقعية - و لا يمس شيئا آخر غيره إلا بما أن له نصيبا من الواقعية»^{۳۵} هم واقعیت خودش و هم واقعیت موجودات اطرافش را درک می کند.

«غير أنا كما لا نشك في ذلك - لا نرتاب أيضا في أنا ربما نخطيء - فنحسب ما ليس بموجود موجودا أو بالعكس»^{۳۶} گاهی در بعضی از ادراکاتمان اشتباه هم می کنیم، مثلا مطلع می شویم فلانی یک حرفی زده یا یک کاری کرده است، بعد می فهمیم این طور نبوده و اشتباه می کردیم «أو بالعكس» یا فکر می کردیم آن حرف را زده یا آن کار را نکرده اما بعد می فهمیم آن حرف را زده است و آن کار را انجام داده است و اشتباه فکر می کردیم «كما أن الإنسان الأولى كان يثبت أشياء و يرى آراء - ننكرها نحن اليوم و نرى ما يناقضها» یا مثلا گذشتگان مطالبی را باور داشتند اما ما الان انکار می کنیم.

مثلا گذشتگان براساس افلاک، عقول عشره را درست کردند و مطالب زیادی هم بر اساس آن بیان کردند، خواستند برای افلاک از طریق عقول عشره، نفس درست کنند. جناب استاد مصباح یزدی در آخر تعلیقه ای که بر کتاب نهایة الحکمة دارند می گویند که این عقول عشره هیچ دلیلی ندارد، بلکه اشکالاتی بر آن وارد است. چرا عقول عشره را درست کردند؟ چون افلاک را درست کردند و برای افلاک نیز نفوس درست کردند، و برای اثبات افلاک و نفوس راهی به جز ایجاد عقول عشره نداشتند. حال علم روز اثبات می کند که اصلا فلکی - به آن صورتی که ایشان بیان کردند - در کار نیست. پس در گذشته مطالب زیادی را قائل بودند اما حالا می فهمیم باطل بوده است.

«ننكرها نحن اليوم و نرى ما يناقضها»^{۳۷} بعضا می فهمیم نقیض آن مطالب درست است، و امکان

ندارد هم این مطلب درست باشد و هم نقیضش درست باشد.

۳۴ - همان.

۳۵ - نهایة الحکمة ص ۴ کلام بمنزلة المدخل لهذه الصناعة

۳۶ - همان.

۳۷ - نهایة الحکمة ص ۴ کلام بمنزلة المدخل لهذه الصناعة

«و أحد النظيرين خطأ لا محالة»^{۳۸} نمی شود متناقضین هر دو صحیح باشند «و هناك أغلاط نبتلی بها كل يوم»^{۳۹} هر روز اشتباهی می کنیم «فثبت الوجود لما ليس بوجود - و نفيه عما هو موجود حقا ثم ينكشف لنا أنا أخطأنا في ما قضينا به»^{۴۰}

در نتیجه ما واقعا هستیم و اشیائی اطراف ما هست و در عین حال می دانیم در ادراکاتمان دچار اشتباه نیز می شویم پس نیازمندیم به اینکه راهی بیابیم تا حقیقت را بفهمیم.

«فمست الحاجة إلى البحث عن الأشياء الموجودة - و تمييزها بخواص الموجودية المحصلة - مما ليس بموجود»^{۴۱} باید بحث کنیم بینیم از چه راهی می توان حقیقت را تشخیص داد و دچار اشتباه نشد «بحثا نافيا للشك منتجا لليقين»^{۴۲} بحثی که شک را از بین ببرد و یقین آور باشد «فإن هذا النوع من البحث - هو الذي يهدينا إلى نفس الأشياء الواقعية بما هي واقعية»^{۴۳}.

پس تا اینجا سه مطلب بیان شد، اول اینکه ما هستیم و موجوداتی همراه ما هست، دوم اینکه ما گاهی اشتباه می کنیم و سوم اینکه ما نیازمندیم به راهی که جولوی اشتباه ما را بگیرد و به حقیقت برساند، در ادامه راه را معرفی می کنند و می گویند که باید از برهان استفاده کنیم که توضیحش خواهد آمد.



۳۸ - همان.

۳۹ - همان.

۴۰ - همان.

۴۱ - نهاية الحكمة ص ۴ کلام بمنزلة المدخل لهذه الصناعة

۴۲ - همان.

۴۳ - همان.

خلاصه بحث :

کلام بمنزلة المدخل لهذه الصناعة:

در جلسه قبل بیان شد که حکمت نامیدن این مطالب صحیح نیست مخصوصاً وقتی مراد، حکمت قرآنی و الهی باشد، همچنین بیان شد این مطالبی که به آن حکمت اطلاق شده با حکمتی که در آیات و روایات تعریف شده مناسبتی ندارد، لذا طبق متن کتاب اطلاق نه‌ایة الصناعة به این مطالب مناسبتر است از نه‌ایة الحکمة.

در مدخل سه مطلب را همراه با موضوع، هدف، غایت و روش فلسفه بیان می کنند:

۱- بديهی است که ما هستیم و غیر از ما اشیاء دیگری اطراف ما موجود است که ما دائماً با آنها برخورد داریم.

۲- همینطور بديهی است که گاهی در ادراکاتمان دچار اشتباه می شویم و غیر موجود را موجود و موجود را غیر موجود فرض می کنیم، مثلاً در گذشته مطالب زیادی اثبات شده که اکنون طبق علم روز رد می شود.

۳- نتیجتاً باید راهی پیدا کنیم تا دچار اشتباه نشویم و بفهمیم واقعیت چیست و چه چیزی حقیقت دارد و چه چیزی حقیقت ندارد، باید بحث کنیم در احوال موجودات و راهی یقینی پیدا کنیم تا دچار اشتباه نشویم.

با توجه به مطلب اول، یعنی درک ما از اینکه ما و غیر ما موجود هستیم، پس موجود به ما هو موجود، موضوع بحث ما است یعنی موضوع فلسفه است و با توجه به مطلب دوم نتیجه می گیریم که غرض فلسفه کشف حقایق است و راه کشف حقایق استفاده از برهان است، زیرا یقین آور است، پس روش فلسفه نیز استفاده از برهان است که بعداً خواهد آمد.

🔗 کارگروه تهیه و تدوین مدرسه علوم دینی

حضرت ولی عصر(عج)